

سوره توبه، جلسه پانزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (٣٦) إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سَوْءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٣٧) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَافَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (٣٨) إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٣٩) إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٤٠)

در بحثی که راجع به دین فروشی احبار و رهبان به میان آمد، یک نوع از دین فروشی این ها هم تحت عنوان

نسیء ماههای حرام آمده بود که در پایان جلسه گذشته عرض شد.

ماههای قمری حقیقتی عنداللهی است

این که تعداد ماهها چندتا است یک اعتبار و **قرارداد** نیست. یک واقعیت عنداللهی دارد. **عندالله**، اثنی عشر است،

نه **عندکم**! ماه حقیقی هم در عالم به لحاظ فیزیکی دیده می شود و هم عند الله ماههای قمری است. ماههای

شمسی را کسی نمی تواند ببیند مگر متخصص؛ لذا خصوصیات بر ماههای قمری حاکم است. (بعضی محرم را به

تقویم شمسی کرده اند ۲۱ مهر سال ۵۶. شاید به نظر بیاید که این مهم نیست ولی مهم است چون دست زدن

به تاریخ حقیقی این عالم است.)

چهارماه از این ماه‌ها حرام است. در این چهارماه حرام شما نسیء نمی‌توانید بکنید. اگر کفری در شما باشد، نسیء، زیادت فی الکفر است. از همین جا مشخص می‌شود که کفر هم یک مقوله تشکیکی و ذات مراتب است. کفر آدم می‌تواند زیاد هم بشود. کفر در مباحث کلامی، کم و زیاد می‌شود. اگر کسی کفری داشته باشد نه این که به لحاظ فقهی کافر باشد، بلکه اگر کفری داشته باشد این نسیء هم زیادت فی الکفر است.

دین مرز واقعیت و خرافه را تعیین می‌کند

آیه ۳۷ نشان می‌دهد که این‌ها به هر حال **يُحِلُّونَهُ عَاماً وَيَحَرِّمُونَهُ عَاماً لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ**؛ ۴ ماه حرام را این‌ها هم در می‌آوردند؛ یعنی با جابجا کردن ماه‌ها کاری می‌کردند که ماه حرام ۴ ماه بشود و این تعاطی و توافق حفظ بشود، ولی همین زیادت فی الکفر است. و این نشان می‌دهد که واقعیتی بر این ماه‌های قمری بار است، لذا (۱۲: ۰۷) اگر بگویند «هر شب قدر است اگر قدر بدانی» حرف نادرستی است، بلکه شب قدر یک شب است و آن هم در ماه رمضان است. این طور نیست که واقعیت بر اهواء ما حرکت کند. یک **خاصیت‌های حقیقی** بر این ماه‌های قمری بار هست. این‌ها هم **خرافات** نیست. این بحث اول ماه و آخر ماه و خواص آن‌ها و بحث قمر در عقرب و ... این‌ها خرافه نیست. **مرز خرافه و واقعیت را خود دین معلوم می‌کند.** اگر دین چیزی را صادق و مصدق گفته باشد و اگر هم نگفته باشد **فَدَرَهُ فِي بُقْعَةِ الْأَمْكَانِ**؛ مادامی که دلیلی بر امکان یا عدم امکانش نداری، نه آن را رد کن و نه قبول، تا وقتی که دلیل و برهانی به دست آوری. ولی اگر دین گفته نمی‌توانید بگویید که چون آن‌ها عرب بودند، ماه‌هایشان قمری بوده! بلکه ماه‌های قمری ماه‌های عنداللهی است و خاصیت‌های حقیقی هم بر آن بار می‌شود. (۳۹: ۰۷) مثلاً همین بحث صدقه دادن در ماه صفر. به هر حال اگر به نحوست آن قائل نشویم بالاخره در این ماه یک گرفتاری، گرفتگی و قَلْقَى وجود دارد که پیامبر می‌فرمودند به من بشارت بدهید خروج صفر را. این اثر وضعی ایام است و ایام هم این‌طور نیست که با هم مساوی باشند. گاهی حال افراد در برهه‌ای گرفته است و این ربطی به ایام ندارد ولی بعضی چیزها اثر وضعی خود آن زمان است؛ مثلاً دم سپیده حال خوشی به آدم دست می‌دهد، یا در غروب جمعه یک حالت گرفتگی وجود دارد و این‌ها مال

احساس این و آن هم نیست. اگر این چیزها را گفته باشد اینها **اثرات حقیقی ماهها** است. بسیاری از **علوم غریبه** روی همین ماهها شکل می‌گیرد. از اینها هم نباید تعجب کرد. چطور است که تمام کارهای ما روی عالم تأثیر می‌گذارد، اما کارهای عالم روی ما تأثیر نمی‌گذارد؟! مثلاً یک باران روی حالات روحی آدم تأثیر می‌گذارد و بعید نیست که ماهها هم روی انسان یک **تأثیر خاص** داشته باشد. اگر هم گفته باشند که ماههای قمری ماههای عند اللہی است و **مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ** است و در آن نسیء هم نمی‌توانید بکنید و جابجایی در ماهها زیادت فی الکفر است، برای انسان یقین حاصل می‌شود که بر این ماهها خواصی بار است.

نحوست ایام!

سؤال شده که آیا بحث نحوست ایام را ما در دین داریم و استناد شده به مثلاً سوره فصلت آیه ۱۶: **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ لِّنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ؛** ما آن تندباد را در روزهای شوم فرستادیم برای این که عذاب رسوایی و خواری را در دنیا به آنها بچشانیم و رسوایی عذاب آخرت از رسوایی عذاب دنیا بدتر است، یا دارد **إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَّحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ** (قمر: ۱۹)

جواب: این در صورتی است که منظور از نحس همان شومی باشد، اما در اصل نحس به معنی سرخی است و کلمه نحاس به معنی مس گداخته از همین ریشه است. **يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ** (الرحمن: ۳۵) اما اگر به معنی سرخی باشد؛ یعنی روزی که روز گداخته‌ای است و روز سرخ کردن ملت است. این قابل قبول است اما اگر روزی نحس در برابر روز سعد باشد و مستقل از حادثه‌هایی که در آن افتاده است، این قابل پذیرش نیست؛ یعنی ما موجودی از موجودات الهی نداریم که در احسن وجه خودش خلق نشده باشد؛ چون ۱- **اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ؛** خدا خالق هر چیزی است ۲- **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ** (سجده: ۷)؛ هر چیزی در بهترین وضعیت خودش خلق شده. نتیجه: همه چیز در بهترین وضعیتش خلق شده.

نحوست تکوینی نداریم، نحوست در اثر نافرمانی داریم

اما یک شومی به واسطه حوادث مطلب دیگری است که این نحوست به خاطر نافرمانی از دستورات الهی ایجاد شده باشد اشکالی ندارد، ولی نحوست تکوینی و این که خلقی از خدا نحس باشد غلط است. برای همین داریم که هیچ موجودی از موجودات الهی را لعنت نکنید! اگر در برابر ائمه عده‌ای موجودات تکوینی را لعنت می‌کردند و مثلاً می‌گفتند: لعنت بر این بادی که آمد و لباس‌ها را برد و ائمه برخورد می‌کردند که این خلق خداست و تو برو معادله‌ات را با آن درست کن. از این جهت است که به هیچ موجودی من باب تکوین او نمی‌توان لعنت فرستاد اما من باب امور تشریحی و عارضی آن می‌توان. شومی تکویناً دامنگیر چیز و کسی نیست، البته برای ماه‌ها و روزها خاصیت‌های متفاوت داریم کما این که جمعه با روزهای دیگر متفاوت است. شب جمعه با روز جمعه متفاوت است. ماه رمضان با غیر ماه رمضان متفاوت است. از صفر به عنوان ماه سنگین یاد شده که خاصیت‌های متفاوتی دارد ولی به معنای شومی و زشتی نیست که مثلاً خدا یک ماه زشت آفریده! حوادث و پدیده‌ها در ایام همین‌گونه است مثلاً هوا در اردیبهشت واقعاً انگار بهشت است و هوا همان است که شما می‌خواهید و یک موقع هم هوا طوفانی است. خلاصه ماه صفر هم ماه طوفانی است و با صدقات کلاحت را سفت بچسب که باد نبرد. مثل رانندگی در بارندگی است که شیشه بخار می‌کند، قطرات نور را پخش می‌کند، آدم درست نمی‌بیند، پس در رانندگی مواظب باش!

بنابراین این ادبیات را به کار نبرید که ماه شوم است!

شیطان رسول خداست

(سؤال) شومی در کار خدا معنا ندارد. لذا در روایات داریم که تطیّر نکنید؛ فال بد نزنید! حتی شیطان هم شوم نیست! شیطان پیک خداست. و الا با درگیری با چه کسی اولیای خدا به مقامات می‌رسیدند؟ این که می‌فرماید: **أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزْأً** (مریم: ۸۳)؛ یعنی شیطان رسول الله است برای این که یکسری کفار را اذیت کند و این نظام دو قطبی عالم (شیطان - ملائکه) را کامل بکند. این سناریوری

طراحی شده برای عالم است. این چیزی است که باید هم گذاشته می‌شده. در روایات مشیت در اصول کافی وقتی اراده تکوینی و تشریحی را جدا می‌کند می‌گوید: بعضی چیزها هست که خدا می‌گوید ولی نمی‌خواهد و بعضی وقت‌ها چیزهایی را می‌خواهد ولی نمی‌گوید. بعد مثال می‌زند که خدا نهی کرد آدم را از شجره، ولی می‌خواست؛ تکویناً می‌خواست این اتفاق بیفتد! قرار بود آدم روی زمین بیاید یا نیاید؟ از اول گفته بود: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** (بقره: ۳۰) لذا سناریو از پیش چیده شده بود که آدم روی زمین بیاید. لذا به دلیل کارهای بد است که چیزی موسوم به بد می‌شود.

قدمت ماه‌های حرام از زمان حضرت ابراهیم

(سؤال) این قاعده ماه‌های حرام از زمان حضرت ابراهیم (ع) هم بوده است؛ چون که حضرت ابراهیم هم در مکه تشریف داشتند و حتی مشرکین این قاعده را رعایت می‌کردند. (ماه رجب به عنوان ماه منفرده و ماه ذی‌قعدة و ذی‌حجه و محرم به عنوان ماه‌های متوالیات) (۲۷: ۱۲) حرام بودن این ماه‌ها به معنای حرام بودن جنگ و قتال است که فرصت نفس کشیدن به جامعه می‌دهد که جامعه به خودش بیاید و امور فرهنگی و اقتصادی خودش را سامان بدهد. فرصت قیام و قوام برای جامعه است و این که جامعه را لا ینقطع مصادف با جنگ نکردن! به هر حال شبانه روز در جبهه جهاد اصغر جنگیدن در سال‌های متوالی، می‌بینید که قیام و قوام را از جامعه می‌گیرد. اصلاً عنوان حرام بودن برای این ماه‌ها بیشتر ناظر به بحث قتال است. (۳۶: ۱۳)

توجه کنید به آیه ۲۱۷ بقره. در این آیه **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ**؛ از تو سؤال می‌کند از قتال در ماه‌های حرام **قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ**؛ قتال در این ماه‌ها خیلی بزرگ و نابخشودنی است. **وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ**؛ البته بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن و بازداشتن مردم از مسجد الحرام بزرگ‌تر از آن هست. گاهی اوقات در آیات و روایات می‌گویند که چه کاری از چه کاری بدتر است. **وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا**؛ آن‌ها مدام با شما پیکار خواهند کرد تا اگر از دستشان برآید شما را از دینتان منصرف کنند. این یک قاعده است در مبارزه که آن‌ها تا شما را از

دینتان منصرف نکنند دست بر نمی‌دارند. وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ و هر کس از دینش منصرف بشود، زحمات دنیا و آخرتش بر باد است.

شعائر الهی مایه قوام مردم

باز در آیه ۲ سوره مائده، در همین عنوان شهر حرام برای این ماه، دارد که: خدا این‌ها را جزء شعائر الله می‌داند. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ؛ هتک حرمت این شعائر الله را نکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ؛ این شهر و ماه حرام را وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ؛ این‌ها هم جزء شعائر الله است؛ این قربانی، آن قلاده گوسفند که در حج قران و افراد لنگه کفش حاجی را قلاده می‌کنند وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ آمِينَ با تشدید؛ یعنی قاصدین. آمین بدون تشدید به معنی استَجِبْ است

اصلاً چرا خانه خدا را بیت الله الحرام می‌گفتند؟ چون وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا؛ کسی که وارد این جا می‌شود آمین است و ایمن است. این شهر حرام هم در عبارتهای مختلف قرآن نسبت به پدیده جنگ است و مسئله ایمنی از جنگ در آن مطرح است و برای این حرام است که کسی نجنگد توی این ماه‌ها. این را هم مایه قیام و قوام جامعه قرار داده است.

شما همین مائده آیه ۹۷ را ببینید، جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ؛ خدا کعبه را بیت الله الحرام قرار داده قِيَامًا لِلنَّاسِ؛ تا مردم بایستند و بلند شوند وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ؛ و شهر حرام را قرار داده تا مردم بایستند؛ یعنی قیام جامعه به این است که یک موقعی نجنگد و به امور خودش برسد. نمی‌شود که یک ماشین دائم راه برود، باید بایستد و بک خرده هم بنزین بزند.

شعائر الله: هر آن چه نام خدا روی آن آمده است

این سکون، مردگی نیست بلکه جامعه در این ماه‌ها باید برگردد و به اوضاع خودش برسد. شهر حرام برای این است که مردم بایستند، حتی همین هدی و قلائد مایه قیام مردم است. همین‌ها شعائر الله است. همین

پاس داشت حرمت چیزهای منسوب به خدا این‌ها شعائرالله است. این‌ها شعارهای خداست این‌ها لباس‌های خداست. پاس داشت این‌ها برای این‌که مردم بایستند. این پرچم امام حسین (ع) شعائرالله است. این پرچم تا زمانی که در پارچه فروشی بود شعائر الله نبود، اما وقتی اسم امام حسین می‌آید روی این پارچه مشکی شعائرالله می‌شود. چطور لنگه کفش حاجی شعائرالله است، پرچم امام حسین نیست؟! هر چیزی که **اسم خدا** رویش می‌آید، می‌شود **شعائر الله** و مردم دور همین‌ها جمع می‌شوند. و همین شعائر الله مایه قوام و قیام جامعه است. از این طرف هم همین ماه‌های حرام شعائر الله است.

به هر حال از بحث ماه‌های حرام، در می‌آید که جامعه هم‌ه‌اش نباید در حال جنگ باشد. البته اگر جنگیدند با شما، شما هم با آن‌ها بجنگید. **وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً** (توبه: ۳۶)؛ شما با مشرکین همگی بجنگید چون که آن‌ها هم با شما همگی می‌جنگند. حضرت علی می‌فرماید: **يَا جَمَاعِهِمْ عَلَىٰ بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرَّقَكُمْ** **عَنْ حَقِّكُمْ!** آن‌ها در باطل خودشان هم پیمان هستند و شما در راه حق خودتان متفرق هستید. آتش بس که یک طرفه نیست. ولی این حرمت را پاس بدارید و بگذارید جامعه یک نفسی هم بکشد. این‌که چرا آیه این‌جا آمد به دلیل همان دین‌فروشی‌هاست.

چسبیدن به زمین و کندن از زمین

در آیه بعد دوباره به آیات مربوط به تبوک می‌رسیم که حالا که بعد از فتح مکه و جنگ **حنین** است و دوران چرب و شیرین دنیا به کام این ملت مزه کرده و این تثاقل و چسبندگی به زمین اتفاق افتاده و جامعه چند وجهی که دیگر با حرف پیغمبر هم چندان موافق نیستند. از زمان جنگ احد همین جور بوده که وقتی سه سوم می‌رفتند، یک سوم وسط راه برمی‌گشتند و حرف پیغمبر را قبول نمی‌کردند. سال پنجم در ماجرای **احزاب** که در آیات همان سوره احزاب هم آمده، جامعه چندگونه مدینه را می‌بینید که دیگر جهاد و زیر بار حرف پیغمبر رفتن دیگر برایشان خیلی جدی نیست. این‌جاست که خدا با لحن توبیخ و تحقیرآمیز می‌فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ؟** چتونه؟ چرا این جور شده‌اید؟ **إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛** وقتی به شما گفته می‌شود که

کوچ بکنید، حرکت کنید! نمانید. خیلی‌ها هستند توی سنگر و خاک‌ریز کم نمی‌آورند ولی توی چرب و شیرین‌های دنیا کم می‌آورند^۲.

کوچ به سمت خدا با معادلات زمینی سازگار نیست

(۵۰: ۲۷) **إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ**. چرا؟ چون کوچ در راه خدا همیشه همراه با پرواز است. هیچ موقع دعوت دینی دعوت به سمت زمین و دنیا نیست. در دعوت دینی نمی‌گویند: حالا برو پول دربیاور! در هر کانالی دعوت دینی حرکت کند، با یک **حالت پرواز** مواجه می‌شود. اگر بخواهد **جهاد علمی** بکند همین است، جهاد معنوی، **جهاد اصغر** و هر کاری بخواهد بکند با یک حالت پرواز باید انجام بدهد و الا نمی‌تواند با **حالت چسبندگی** به زمین این کار را انجام بدهد. هیچ موقع مایه دین شما را به این سمت سوق نمی‌دهد که شما برو مقداری دنیا روی دنیایت بگذار! سر تاسر قرآن را ببینید هم‌ه‌اش **سبک‌بالی** و انفاق به نظام اسلامی و کمک به جامعه اسلامی و **حرکت** و کوه‌نوردی که مایه اصلی دین است همراه با کم‌توشه‌گی. (۱۹: ۲۹) لذا با **اثَّاقُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ** و تمایل به سمت زمین و **معادلات زمینی** اصلاً سازگار نیست. کلاً کوچ به سمت خدا از سنخ کارهای آسمانی است. برای همین در روایات داریم **يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ**؛ کارش صعود به آسمان است. وجه این **حرکت الهی** است و گاهی اصلاً در زمین انتشار پیدا نمی‌کند چون به سمت آسمان صعود می‌کند. در روایات وجه و دلیلش همین آمده که چون آن در آسمان حرکت می‌کند **فَلَا يَنْتَشِرُ إِلَى النَّاسِ**؛ در میان مردم منتشر نمی‌شود. به خاطر همین خیلی مخفی است. نگران نشوید که بعضی کارها را کسی متوجه نمی‌شود؛ **يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ**. شما باید در معادلات و نمودارهای دیگری کارهای الهی را نگاه کرد. خیلی وقت‌ها خدا کارها را مخفی می‌کند.

ماندن در دنیایی که می‌پوسد

بعد دوباره با حالت تحقیر آمیزی به جامعه زمین گیر شده‌ی آن موقع تذکر می‌دهد **أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ**؛ آیا شما رضایت دادی به این حیات دنیا؟ یعنی واقعاً تمام معادلات شما همین است؟ همین زندگی دنیا؟

همین درس بخوانم و کار پیدا کنم و ازدواج کنم و بچه‌دار بشوم و... همین؟ تمام ماه و خورشید و فلک درکارند و آن وقت شما به این **حیات دنیا** رضایت دادی؟ این حیاتی که وقتی مریدیم، صحنه بسیار وسیعی در پیش آدم است؛ برای همین است که بدن آدم می‌پوسد! وجهی که بدن آدم می‌پوسد برای این است که انسان متوجه خانه جدید است. شما از هر خانه‌ای بروید و بار و بندیلت را از آن جا جمع بکنی، آن خانه در معرض زوال قرار می‌گیرد.^۲ وقتی انسان متوجه جای دیگر می‌شود و خانه‌اش را عوض می‌کند، خانه قبلی‌اش در معرض زوال قرار می‌گیرد. آن صحنه هم آنقدر صحنه عظیمی است که مگر اوحدی از ناس متوجه خانه قبلی‌شان بشوند! و الا خانه‌هایشان را رها می‌کنند و می‌روند و دیگر به این بیغوله خودش دقت نمی‌کند؛ چون یک خانه عظیمی در راه است که باید برود و متوجه زوایای آن خانه بشود! و الا یک بدن زنده چرا نمی‌پوسد؟ شما انگشتت را در خاک بکنی نمی‌پوسد.

در نوع سومی از مباحث دنیا دارد این بحث را می‌کند. ۱- یک موقع دنیا را در مقابل آخرت قرار می‌دهد و می‌گوید: اگر آخرت می‌خواهی باید کلاً دنیا را رها کنی و بروی! این دنیایی است که در مقابل آخرت است. این یک حلقه از حلقه‌های قرآن در رویکردش به دنیاست. که کسی می‌تواند آخرت را داشته باشد که دنیایش را بگذارد کنار! این همان دنیای مذموم است. **عَدَّوَانِ سَبِيلَانِ مُخْتَلَفَانِ**؛ دو راه مختلف هستند و این دنیای من و ماست.

دنیایی که در ادامه آخرت است

۲- (۴۳: ۳۴) یک دنیایی داریم که در قرآن ممدوح است همان است که **لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ** (یونس: ۶۴) این‌ها در ادامه همدیگر است و این همان دنیایی است که خدا خلق کرده، همان خوبی‌های دنیاست، همین آسمان و زمین است، حتی همین فرش است. کسی که پول می‌دهد و فرش می‌خرد، آخرت نمی‌دهد که دنیا بخرد! دنیا می‌دهد و دنیا می‌خرد. این بخش **دنیای ممدوح** است که در قرآن فراوان است که آخرت در ادامه دنیاست، پس دو تایش خوب است. بشارت در آخرت دارد. بشارت در دنیا دارد. همین باران،

همین دنیای ممدوح است. این دنیا هم هیچ موقع کسی را فریب نمی‌دهد. **دار غرور** این نیست! این که حضرت امیر می‌گوید: **ما الدُّنْيَا غُرَّتَكَ وَلَكِنْ بِهَا اغْتَرَرْتَ^۴**؛ او فریب نداد، تو فریب خوردی. اگر دنیا زایشگاه‌ها را نشان می‌داد ولی غسال‌خانه‌ها را نشان نمی‌داد، این می‌شد دنیای فریب! یا صحت‌ها را نشان می‌داد ولی مرض‌ها را نشان نمی‌داد، این می‌شد متاع الغرور! ولی وقتی کنار زایشگاه‌ها غسالخانه‌ها را نشان می‌دهد و کنار صحت‌ها مرض‌ها را نشان می‌دهد، کجایش متاع غرور (فریب) است؟ بلکه **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى** (نازعات: ۲۶)؛ مایه عبرت است. (۳۸: ۳۶)

دنیایی که متاع قلیل است

۳- دسته سوّمی هم هست که مقایسه این دو طرف است که این آیه از همین دسته سوم است. می‌گوید: این‌ها اصلاً خوب است و نعمت خدا هستند، ولی شما چی را دارید با چی مقایسه می‌کنید؟ **فَمَا مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ**؛ این دنیا چیز کمی است. اصلاً شما بر فرض به این متاع خوب دنیا هم رسیدی و اصلاً خوب هم هست. شما در بستر کارهای دینی این کار را هم کردید ولی این کار را باز برای دنیایت کردی که نه از سنخ من و ماست و نه از سنخ دنیای بد است، اما قابل مقایسه نیست با نَفَرِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ! گاهی طرف باید کوچ کند و برود به سمت حوزه‌های علمیه. آیه ۱۲۲ «نفر» سوره توبه **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً**؛ همه که نمی‌توانند بجنگند **فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ**؛ چرا یک عده به حوزه‌های علمیه نمی‌روند. همه که نباید آن کار را بکنند، یک عده هم باید این کار را بکنند.

مهاجرت نکردن در راه خدا < خواری در همین دنیا

مهم این است که هر سنخی از «نفر فی سبیل الله» که شما در نظر بگیرید با چسبندگی به دنیا سازگار نیست. بعد هم می‌فرماید: **إِلَّا تَنْفِرُوا^۵** یعنی این لا تنفروا؛ اگر این کار را نکنید اولاً توی همین دنیا **يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا**؛ این جور نیست که اگر شما کوچ نکنید ما وعده را به قیامت می‌گذاریم! اصلاً این بحث مال دنیاست. و با

سیاق آیاتی که همین دنیا را وصف می‌کند سازگار است. اولاً **يَعْدِبْكُمْ** عَذَاباً أَلِيماً؛ شما را توی همین دنیا خوار می‌کنیم. و **يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ**؛ قوم دیگری را خدا به جای شما می‌گمارد.

انفاق به معنی کمک به نظام اسلامی

آیه انتهایی سوره مبارکه محمد را بیاورید. (۴: ۴۱) همان معنای انفاق فی سبیل الله که بیشترین معنایش به معنای انفاق به نظام اسلامی است، نه این که کسی یک حلب روغن به فقیری بدهد! البته این هم هست ولی موارد استعمال انفاق فی سبیل الله، کمک به **حکومت اسلامی** است. (۳۰: ۴۱) می‌فرماید **إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ** این همین **دنیای مذموم** است. این بازیچه است **وَإِنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ** و **لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ**؛ اگر شما ایمان بیاورید خدا پاداش شما را می‌دهد. خدا اموال شما را نمی‌خواهد، تقوا می‌خواهد. گرچه می‌گوید انفاق فی سبیل الله بکنید ولی اموال نمی‌خواهد، تقوا می‌خواهد. (۲۴: ۴۲) این آیه **وَإِنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ** و **لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ**؛ آیه خیلی مهمی است! درست است که می‌گوید بیا باید کمک بکنید ولی می‌گوید: من اموالتان را نمی‌خواهم. می‌خواهم تا شما متقی بشوید و این معنا را در آیات بعد نشان می‌دهد:

إِنْ يَسْأَلُكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا؛ آن وقت اگر اصرار بر گرفتن اموالتان بکند، شما بخل می‌ورزید **وَيُخْرِجُ أَضْعَانَكُمْ**؛ آن وقت ضَعْن و کینه‌های شما را اخراج می‌کند؛ یعنی خدا با همین دعوت شما به کمک به نظام اسلامی، یکسری کینه‌ها و تساهل‌ها را از آدم اخراج می‌کند. (۱۹: ۴۳) بعد می‌گوید:

خدا برای اقامه دینش به کمک کسی نیاز ندارد

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلْ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (محمد: ۳۸)

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ شما همان‌هایی هستید که دعوت شدید برای انفاق فی سبیل الله فمِنکم من یبخل؛ یک عده از شما بخل کردند، **وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلْ عَن نَّفْسِهِ**؛ هر کس بخل کرد از خودش بخل کرد. فکر نکنند که ما محتاج این قضیه بودیم! که شما بیا به دین کمک کن به خاطر خود دین! بلکه به

خاطر خودت بیا به دین کمک کن! وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ؛ خدا غنی است و شما محتاج هستید به این قضیه. بعد هم (۴۴: ۰۹) فکر نکنید که دین خدا محتاج شماست، وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ؛ اگر پشت کنید، به جای شما قوم دیگری را خدا می‌آورد که آن‌ها مثل شما نیستند. خدا برای دینش و این ناموس الهی که کوتاه نمی‌آید! یک دوره‌ای می‌گذارد تا ببیند شما چه کار می‌کنید! لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (یونس: ۱۴)؛ می‌خواهد ببیند حالا که دین را دادیم دست شما، شما چه کار می‌کنید؟! دین را خدا در هر زمانی نگه می‌دارد. وقتی هم نگاه می‌کنید می‌بینید هیچ موقع دین در یک زمانی نابود نشده. (۴۴: ۵۶) این ناموس الهی آن‌هم در دست پیغمبر خاتم! قرار نیست که دین دیگری بیاید! اگر دین نابود بشود اساساً ادله ضرورت نبوت از بین می‌رود. دین که نابود نمی‌شود! ولی یک مدت (۳۰- ۴۰) این چوب مسابقه امدادی دست من و توست که ببینیم با دین چه کار می‌کنیم و اگر نتوانستیم دیگر می‌رود در یک نقطه دیگر و آن‌ها می‌شوند پاسدار دین!

در شأن نزول آیاتی شبیه این آیه بحث سلمان است که (۴۶: ۰۰) وقتی آیه آمد فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (مائده: ۵۴)؛ خدا آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند اَذَلَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ؛ این‌ها از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌ترسند و پاکار دین ایستاده‌اند. از پیامبر پرسیدند این‌ها چه کسانی هستند؟ فَضْرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِ سَلْمَانَ؛ پیامبر روی پای سلمان می‌زنند و می‌گویند از قبیله این. خلاصه از مملکت این‌ها هستند. الان ما از وعده‌های محقق خدا هستیم. خدا به ما وعده داده و ما باید با این خصوصیت اَذَلَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ، از دین پاسداری کنیم. این وظیفه تاریخی ۱۴۰۰ ساله است که ما باید انجام بدهیم. (۲۴: ۴۷)

این‌که دین بی‌یاور نمی‌ماند و خدا محتاج ما نیست و اگر انفاق فی سبیل الله هم هست خدا مالتان را نمی‌خواهد وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ. چیزی که خدا از شما می‌خواهد مال نیست، تقوای شماست.

آیه چهلم؛ محلّ دقت!

چیز دیگری که خدا به رخ مردم می‌کشد که در آیه معروف سوره مبارکه توبه آمده. آیه ۴۰ قابل دقت است. **إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ؛** یعنی **إِنْ لَا تَنْصُرُوهُ؛** اگر پیغمبر را یاری نکنید، مگر ندید که پیغمبر بی یار نمانده است! بین نصرت‌های الهی را **إِذْ أُخْرِجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أَتْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ؛** (این آیه به روایت شیعه و سنی مربوط به ابوبکر است، منتهای مراتب به نکاتی از آن باید دقت کرد)

هنگامی که **الَّذِينَ كَفَرُوا** پیامبر را اخراج کردند، این **ثَانِيًا أَتْنَيْنِ** را آن‌ها می‌خواهند بگویند پیغمبر است و این عبارت بشود حال برای ضمیر «ه» در «اخرجه»؛ یعنی در حالی که پیغمبر، دومی دو نفر بود! اولاً از ادب عقلایی خارج است که کسی به پیامبر بگوید دومی دو نفر. قرآن وقتی از آدم تا خاتم را جمع‌بندی می‌کند، پیامبر را با صفت اول المسلمین یاد می‌کند، حالا در این دو نفر پیغمبر می‌شود نفر دوم؟ این ثانی اثنین، ابوبکر است. با این اوصاف، این حال «اخرجه» که نمی‌تواند باشد! پس حال برای **الَّذِينَ كَفَرُوا** می‌شود. در ادبیات عرب «حال» باید به اولین نقطه‌ای که می‌تواند بخورد باید بخورد. **إِذْ أُخْرِجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أَتْنَيْنِ؛** «الذین کفروا» ای که خودش باعث اخراج پیغمبر شده.

سؤال: اگر منظور ابوبکر باشد باید فعل و ضمیر مفرد بیاید اما این‌جا در «الذین کفروا» جمع آمده!
جواب: این مبنا را در بحث علامه ببینید که قرآن ناس می‌گوید اما منظورش پیغمبر است، یا می‌گوید: الذین آمنوا و منظورش حضرت علی است.

(سؤال) «**ثَانِيًا أَتْنَيْنِ**» را بعضی این جور معنی کرده‌اند و گفته‌اند: یعنی یکی از دو نفر! و این خلاف ظاهر است چون **ثَانِيًا أَتْنَيْنِ؛** یعنی دومی دو نفر. دومی دو نفر هم هیچ موقع نمی‌تواند پیغمبر باشد! مثل این که فرزند نفر دوم است و پدر نفر اول.

در این «**ثَانِيًا أَتْنَيْنِ**» همیشه این سؤال باید برای ما باشد که وقتی همه از این توطئه بی‌خبرند و فقط امیر المؤمنین این توطئه را می‌داند و در روایات داریم که وقتی پیامبر به امیر المؤمنین می‌گوید: بیا در بستر من بخواب! اولین سؤالی که از پیامبر می‌کند این است که اگر من بخوابم دیگر قضیه حل است و شما سالم

می‌مانید؟ پیامبر می‌گویند: بله و نقل می‌کنند که امیر المؤمنین تبسم کرد و سر به سجده گذاشت و خدا را شکر کرد که آیه **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** (بقره: ۲۰۷) درباره حضرت علی است.

نصف شب این آقا برای چه آمده در خانه پیامبر؟ و اصلاً برای چه این آدم آن جا هست؟

مصاحب در قرآن به معنی همراهی است نه یار خاص!

إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ؛ این همین نفر دوم است که **إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ** وقتی دو نفری در غار رفتند، **إِذْ يَقُولُ؛** چه کسی گفت؟ **إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ؛** پیامبر به مصاحبش گفت، صاحب در قرآن فقط به معنی مصاحب معمولی است. همین مصاحب و معاشر معمولی.

ببینید سوره کهف آیه ۳۲. **وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ؛** مثال زدند دو مردی را که **جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ؛** از این دو نفر یکی باغی از انگور داشت **وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ؛** دور باغش هم درخت‌های نخل بود **وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا؛** وسط باغ هم کشتزار بود. **كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أَكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا ...** این باغ میوه خودش را می‌داد و چیزی کم نمی‌گذاشت **فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا؛** به این مصاحب خودش که با او محاوره می‌کرد گفت: من پول و مالم از تو بیشتر است. طرف مقابل او که اتفاقاً آدم خوبی هم هست **وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا؛** این داخل در باغش شد و در حالی ظالم به نفسش بود گفت: گمان نمی‌کنم این باغ هلاک بشود! **وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا؛** از این جا هم منقلب نمی‌شویم و اگر هم برویم به جای بهتری می‌رویم. این حکایت آدم‌های از خودراضی است که ما که این جا وضعمان خوب است، آن جا هم بهتر از این جا!

در آیات بعد هم **قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا.** بحث مصاحب در قرآن، صرف همراهی است و اتفاقاً مصاحب آن موقعی می‌گویند که دو نفر تلاقی در روح ندارند؛ یعنی در جایی که دو نفر با هم تلاقی روحانی ندارند این جا کلمه مصاحب استفاده می‌شود!

باز در این همراهی قرآن تأکید مضاعف می‌کند **لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا** بعد پیغمبر به او می‌فرماید: خدا با ماست ولی این وعده محقق نمی‌شود. بعد خود خدا نشان می‌دهد که خدا فقط با پیامبر است نه با ابوبکر! چرا این ترسیده؟ چون خیلی وقت‌ها **آدم‌های فتنه‌انگیز** خودشان در تله خودشان گیر می‌افتند! این مجبور شده با پیغمبر در غار برود.

این‌ها در **دارالندوه** توطئه کرده بودند که **وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ** (انفال: ۳۰) این‌ها که نمی‌خواستند ابوبکر را بیرون کنند! می‌خواستند پیغمبر را بیرون کنند.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ و خدا سکینه و آرامش خودش را بر پیغمبر نازل کرد **وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا**؛ و او را تأیید کرد با جنودی که نمی‌دید **وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى**؛ خداوند این را سفلی قرار داد **وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا**؛ و کلمه الله خود وجود مقدس پیامبر است **وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**.

مؤمنین با آرامش پیامبر آرام می‌گیرند

ببینید وقتی خدا می‌خواهد سکینه خودش را نازل کند. در آیه ۲۶ همین سوره مبارکه توبه دقت کنید؛ **ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ**؛ خدا وقتی در جریان حنین سکینه نازل می‌کند، بر رسول و مؤمنین نازل می‌کند. از این جا معلوم می‌شود این ثانی اثنین در زمره مؤمنین نبوده، این همان‌الذین کفروا بوده است. چون وقتی خدا می‌خواهد سکینه‌اش را نازل بکند، وقتی سکینه به قلب مطهر پیغمبر نازل بشود از قلب مطهر پیغمبر ترشح می‌کند به قلب مؤمنین؛^۶ اصلاً این لسان قرآن است.

باز همین معنا را در سوره مبارکه فتح آیه ۲۶ ببینید. در جریان صلح حدیبیه. آن جا هم همین معنا هست که؛ **إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ**؛ در جریان صلح حدیبیه کفار در قلوب خودشان یک حمیت و تعصب جاهلانه قرار دادند (تعصب چیز بدی نیست. تعصب جاهلانه بد است) این‌ها پیمانی با پیغمبر امضا کردند که خیلی از جهت ظاهری تحقیرآمیز بود؛ چون که پیامبر با یارانش آمده بودند پشت کوه‌های مکه

ولی گفتند: برگردید! بعد هم سهیل بن عمر که واقعاً کافر بود گفت: این بسم الله الرحمن الرحيم را ما اصلاً قبول نداریم! همان بسمک اللهم خوب است. بعد گفت: اگر تو رسول بودی که ما با تو نمی‌جنگیدیم. خلاصه همه این‌ها را پاک کردند. به حسب ظاهر یک پیمان کاملاً تحقیرآمیز نوشتند و برگشتند! جامعه مؤمنین یک مقداری از سکینت خارج شد.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ خدا این سکینه را بر رسولش و بر مؤمنین نازل کرد وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى؛ آن‌ها را ملازم کلمه تقوا کرد وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.

پس ببینید ماجرای سکینه این جور است که سکینه آرامشی است که بر قلب سکینه پیغمبر نازل می‌شود، جامعه مؤمنین کنار پیغمبر هم از آن سکینه بهره‌مند می‌شوند، در حالی که در ماجرای غار این سکینه‌ای که به این صورت پخش می‌شود به این مصاحب نرسیده!

خلاصه این که این آیه یک وحدت سیاق دارد و تمام ضمائر آن به پیغمبر می‌خورد فَقَدْ نَصَرَهُ، أَخْرَجَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ، أَيْدَهُ و بعد دارد که وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى؛ خداوند این‌ها را کلمه سفلی قرار داد. این «کلمه» به موجودات حقیقی هم قابل تطبیق است. تمام موجودات عالم کلمه الهی هستند و در میان کلمات کلمه خبثه داریم و کلمه طیبه. وَمِثْلُ كَلِمَةِ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ (ابراهیم: ۲۶) كَلِمَةُ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ (ابراهیم: ۲۴) دارد که عیسی کلمه الهی است يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (آل عمران: ۴۵)

ترس موسی از جهل مردم

(سؤال) سکینه حالتی در مقابل اضطراب است. البته اضطراب در مقیاس انبیاء با اضطراب آدم‌های معمولی فرق دارد. در ماجرای موسی از لفظ ایجاس استفاده می‌کند يُوَجَسُ مِنْهُ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ؛ یک خلجان رقیقی در دل موسی گذشت. هواجس نفسانی هم خطوراتی است که از قلب می‌گذرد. در ماجرای حنین دین در خطر افتاد و این اضطراب برای پیغمبر هست این اضطراب برای پیامبران در حد و حدود خودشان هست و همان مَتَى

نصرالله پیامبر و مؤمنان در جریان جنگ حنین با هم فرق دارد. مال مؤمنین **استبطاء** است (دیر شد! چرا نشد؟)، مال رسول، **استدعاست**؛ یعنی نصر خدا را می طلبند.

راجع به ماجرای موسی **فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى** (طه: ۶۷)، فرمایشی امیرالمؤمنین در نهج البلاغه دارند که **لَمْ يُوجَسْ مُوسَى خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ**؛ موسی به خودش نترسید. رزمنده‌های ما نمی ترسیدند موسی بترسد؟ **بَلْ مِنْ غَلَبَةِ الْجَهَالِ وَدَوَلِ الضَّلَالِ**؛ بلکه از غلبه جهال ترسید؛ چون آن جا را کردند میدان مار که موسی هم یک مار بیندازد، مردم چه چیز را می فهمند؟ نگران مردم بود.

در آیه مورد بحث انزال سکینه را فقط به پیامبر داریم و اشاره‌ای به ثانی‌اثنین در باب انزال سکینه نداریم. فقط این وسط پیغمبر ملحوظ بود. **كَلِمَةً الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى** هم قابل حمل به کلماتی است که در دارالندوه گفتند و هم به این فرد. **وَكَالِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا**؛ کلمه توحیدی علیا است هم به پیامبر حمل می شود و هم بر مؤمنین **وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**؛ این عزیز بودن هم برای همین است که می خواهد اقتدار خودش را در این ماجرا به رخ بکشد.

(سؤال) بار معنایی مصاحب بیشتر از همراهی نیست و بار ارزشی ندارد.

(سؤال) در تاریخ سازی‌ای که آن‌ها کرده‌اند، هرچه فضیلت برای امیر المؤمنین است برای ابوبکر نوشته‌اند! او را از نفرات سوم و چهارمی یاد کرده‌اند که به پیغمبر ایمان آورده. وقتی **تدوین حدیث** را بستند و معاویه برای جعل احادیث پاداش‌هایی می داد، احادیثی هست که مسخره بودن از سر و رویش می بارد؛ مثلاً «انا مدینه العلم و علی بابها و ابوبکر حیتانها و عمر سقفاها» و لذاست که تاریخ ما به این فضاخت درآمده ولی در تواریخ ما ابوبکر خیلی متأخر.^۷

بحث امامان کفر با بحث وحدت با اهل تسنن فرق دارد

کتاب مادلونگ (Madelung) را نگاه کنید این‌ها کشته جنگ‌ها را ثبت می کنند، یک نفر را نشان بدهید که به دست ابوبکر یا عمر کشته شده باشد. نگران چه هستی؟ که می میری؟ باشد **فَرُوحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ**. یا فکر

می‌کنی شخصیتی هستی که باید برای اسلام در تاریخ بمانی! که خود امیر المؤمنین باید بیشتر از همه این فکر را بکند. کسانی که در جنگ‌ها این جور برخورد بکنند و در مقابل نص صریح غدیر بایستند و بشوند **سران فتنه** و **ائمه کفر!** گاهی آدم عادی خطایی می‌کند و گاهی کسی امام کفر می‌شود. به شهادت تاریخ مگر راه‌اندازان سقیفه همین دو تا نبودند؟ و من باب **أَنْ لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ** (محمد: ۲۹)؛ کینه‌های این‌ها خارج شد. گاهی ته استخری صاف است و گلی می‌شود و گاهی استخری هست که ته آن یک عالمه لجن بسته اما صاف به نظر می‌آید. در کنار آن همه آیاتی مثل تطهیر که در شأن امیر المؤمنین است، این آیه را داریم که خودشان می‌گویند که درباره ابوبکر است.

ضمن این که بحث ائمه کفر مسئله‌ای است و **وحدت با اهل تسنن** مسئله دیگری است.^۸

صلوات!

۱. نهج البلاغه: خطبه ۲۵.

۲. (۱۵: ۲۵) (من خیلی خوشحالم که از توی انقلاب، نسلی دارد درمی‌آید از لای اینترنت و ماهواره و تبلیغات و چرب و شیرین دنیا و کنکور و سایت و مفاسد و مواد مخدر، نسل عجیب و فوق‌العاده‌ای است! و این نسلی که در می‌آید در تراز معنوی بسیار بالاتر از نسل اول انقلاب است. آن‌هایی که در می‌آیند ترازشان اصلاً قابل مقایسه نیست با نسل قبل و نسل انقلاب و جنگ؛ چون این‌ها از وسط تمام این رسانه‌ها، اینترنت و ماهواره، دارند در می‌آیند. این‌ها کاملاً روی اصول و موازین دارند حرکت می‌کنند. می‌بینید این‌ها فی سبیل الله دارند حرکت می‌کنند با تمام زرق و برقی که دنیا دارد نشان می‌دهد! همان جور که حضرت آقا هم می‌گویند: تراز این فعلی‌ها خیلی فرق دارد با تراز قبلی‌ها. شاید موج‌هایی هم بوده، ولی این که در این شرایط خودش را نگه داشته حاکی از همان جملات قرآن است که وقتی بحث ذکر الله در جنگ می‌شود، می‌بینید معمولی مطرح می‌کند که **إِذَا لَقِيتُمْ فُتُوءَ فَائِتُوءِ وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا** (انفال: ۴۵)؛ در جبهه ذکر خدا را بگویید. اصلاً جبهه صحنه ذکر الله است. ولی وقتی حکایت این بچه‌ها می‌شود می‌گوید: **رَجُلٌ لَّا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنِ اللَّهِ** (نور: ۳۷)؛ یک مردان مردی هستند که هیچ تجارت و بیعی آن‌ها را از یاد خدا باز نمی‌دارد. این‌ها ترازشان واقعا تراز بالایی است) (۲۷: ۴۹)

۳. یک مدتی اوقاف حواسش نبود که اگر در این موقوفه‌ها آدم نباشد، خود موقوفه خراب می‌شود! لذا اخیراً موقوفه‌ها را به مؤسسات فرهنگی می‌دهند و موقوفه سالم می‌ماند

۴. نهج البلاغه: خطبه ۲۲۳.

۵. این هم رسم الخط قرآن است و نباید عوضش کرد.

۶. آقای امجد می‌گفتند: من کنار آقای بهاء الدینی بودم از حمله شیر نمی‌ترسیدم این چطور در کنار پیغمبر بوده و می‌ترسیده!

۷. (سؤال) (۴۵: ۲۷: ۰۱) خیلی وقت‌ها کسانی که اهل ریزش هستند از اول این مطلب را قبول نداشته‌اند؛ مثلاً افرادی بودند که به امام ارادت داشتند ولی ولایت فقیه را قبول نداشتند. ارادت با ولایت فرق دارد. (در آیه واضح است که به ایشان سکینه نشد) این باید مطمئن نظر قرار بگیرد که خیلی از چیزهایی که ما اسمش را ریزش می‌گذاریم، این از اول ریخته بود! مثل سیب‌های گندیده که نمای درستی دارد بعد که بازش می‌کنید خرابی آن معلوم می‌شود. این هم پوستش او را نگه داشته بود. خیلی‌ها این جور بودند و خیلی از ماها ممکن است همین جور بشویم. ما ولایت فقیه نمی‌فهمیم! ما این آقا را دوست داریم و اگر این آقا تبدیل بشود به یک آقای دیگر ما متحیر می‌مانیم که چه کار بکنیم؟ چون مبنا نداریم. (۲۳: ۳۰: ۰۱)

۸. خیلی از دوستان می‌خواستند بحث ولایت فقیه را پیگیری کنند. بحث‌های آن در حوزه مشکلات دارد انجام می‌شود. (سال ؟) البته بحث فنی است و دارد کاملاً زیر و بم بحث ریشه‌ای بحث می‌شود. (رک به وبلاگ قاسمیان)

(سؤال) باید جایگاه مردم و نسبت آن با ولی فقیه روشن بشود. این هم دغدغه شماس است که اصل ولایت فقیه را قبول دارید اما دغدغه دیگری هست و آن این که می‌گویند اصلاً این را امام از خودش درآورده است! در درجه اول بحث ما این است که این نظریه را از سه راه می‌شود اثبات کرد و از راه تبیین جایگاه

مردم. در ادامه جلسات ممکن است بحث به ساختار این اصل هم بینجامد و البته بنده راجع به آن فکر نکرده‌ام. باید فکر بکنیم که سیستم‌های نظارتی بر آن چگونه می‌تواند باشد؟ ضمن این که با نظارت مردم اولاً ولایت تبدیل به وکالت نشود؛ چون ما از اول موضعی به نام جمهوری اسلامی معرفی کردیم که باید آن را اثبات کنیم؛ یعنی نقدی وارد است به جمهوری+ اسلامی که این نقد را تبیین کردیم و از بیانات خود امام شاهد آوردیم.